

پیرزنی در مجلس معاویه

حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) پس از مجاهدات بسیار برای گسترش دین اسلام و آئین یکتا پرستی ، و مبارزات پیگیر در راه برچیدن دستگاههای ظلم و بیاداد ، در محراب عبادت بدرجه عالیة شهادت نائل شد و گوئی که با دفن حضرتش عدل و داد هم در خاک تیره مدفون گشت .

امام مجتبی (ع) هم در مقام برآمد که مجاهدات پدربزرگوارش را دنبال کند ، و دست ستمگران را از اجتماع مسلمانان کوتاه نموده ، عدالت الهی را برقرار سازد .

ولی عده بسیاری از همراهان حضرتش فریب وعده های پوچ معاویه و همدستان او را خوردند . دسته ای بهواخواهان معاویه پیوسته و دین خود را بدینا فروختند . دسته دیگر از هر دو طرف کناره گرفته ، چنانچه روش منافقان است ، نگران بودند ، تا کدام طرف پیروز گشته بآن ملحق شوند .

اینها و علل دیگری سبب شد که امام مجتبی (ع) صلاح جامعه اسلامی را در سازش با معاویه به بیند و صلحنامه ای را که حتی المقدور ، نفع مسلمانان در آن ملحوظ شده بود امضاء نماید .

* * *

مدتی گذشت ، معاویه که میدان خلافت را بی رقیب دید ، سرگرم حکومت ستمگرانه و پیروی از خواسته های نفسانی خود گشت . دستگاه سلطنتی را که از زمان عثمان پایه گذاری کرده بود ، توسعه داد ، بر تشکیلات و حاجب و دربان خود افزود .

روزی براریکه سلطنت تکیه کرده بود و چاپلوسانی چون عمرو عاص و مروان حکم و سعید بن العاص ، همدم و همه محبت او بودند و از هر در سخنی میگفتند .

در این اثناء پیشخدمت مخصوص وارد شده و برای پیرزنی از طایفه بنی هلال اجازه ورود خواست .

معاویه که از ناحیه پیرزنی فرسوده است شام خطری نمیگردد، و از طرفی هم خواهان تنوعی در مجلس بود اجازه ورود داد.

بکاره هلالیه از شیعیان علی (ع) و دوستان خانندان عصمت و طهارت بود، و در هنگامه جنگ صفین دلش بامید پیروزی امیر المؤمنین علیه السلام می‌طپید و بدهانه اشعاری میسرود که حاکی از احساسات پاک و بی‌شائبه او بود. اینک روزگار کار او را بجائی کشانده که بایستی برای رفع پاره‌ای از حوائج خود، بدر بار کسی روی بیاورد که پایه حکومتش بر ظلم و ستم نهاده شده است. لذا در حالیکه چشمش نا بیناست، و از فرط پیری و فرسودگی اندامش مرتعش است با کمک خادمانش بمجلس معاویه قدم میگذارد و سلام داده، در گوشه‌ای می‌نشیند.

معاویه سلام او را پاسخ داده و از او احوالپرسی میکند :

- خاله حالت چگونه است؟ -

- بخیر و نیکی میگذرد

- می‌بینم که روزگار حالت را در گون کرده است !

- کار روزگار همین است ؛ کسیکه فراوان زیست کند، پیرو شکسته و فرسوده

گردد ، و کسیکه جهان را وداع گوید مفقود شود .

عمر و عاص که از جمله اشخاص بی شخصیتی است که حب جاه و مقام کرو

کورشان کرده و کارشان را بجائی رسانده که حاضرند برای خوش آیند صاحبان

ز روزور ، حتی اطفال یتیم و پیرزنان را بپاکی سیاه نشانند ، و پیوسته در پی فرصت

بود تا مگر بیچاره و ناتوانی را بدام انداخته و فدای هوسرانیهای خود و استحکام

پایه لرزان حکومت معاویه نماید ، در این هنگام بسخن در آمده چنین

میگوید :

این پیرزن ، همان بکاره هلالیه است ، که از شیعیان علی بوده و در هنگامه

صفین این شعر را سروده است :

يا زبد دواك فاحترق من دارنا سبفاً حسامافي التراب دفيناً

قد كنت ادخره ليوم كريهة فاليوم ابرزه الزمان مصوناً (۱)
 مروان حکم هم ، که خود یکی از افراد خاندان پلید بنی امیه میباشد
 و شرارت و ناپاکی را از پدر و جد خود بارث برده است ، دردنباله کلام عمرو عاص
 اضافه میکند : این پیرزن هلالیه همان کسی است که در مذمت امیر (مقصود معاویه
 است) چنین گفته :

اترى ابن هند للخلافة مالكا هيهات ذاك وان اراد بعيد
 منمك نفسك في الخلاء ضلالة اغواك عمرو وللشقاء وسعيد (۲)
 سعید بن العاص ، که در جنايتکاری و بی شخصیتی ، دست کمی از آندو نفر نداشت
 و تا بحال خاموش بود ، برای اینکه ، در تقرب بمعاویه از آنها عقب نماند ؛ رشته
 کلام را بدست گرفت و پیرزن ، مظلومه را هدف تیر ملامت قرار داد و گفت این اشعار هم
 از سروده های این پیرزن است :

قد كنت اطمع ان اموت ولا اری فوق المنابر من امية خاطبا
 الله آخر مدتی فظاوت حتى رأيت من الزمان عجيبا
 فی کل يوم لا يزال خطبهم بين الجمع و آل احمد غائباً (۳)

(۱) ای زید ! بر تو باد که بیرون آوری از خانه ما ، شمشیر برانی را که در
 زیر خاک مدفون است مدتی بود که آنرا برای روز زشت و تیره ای نگهداری
 میکردم ، پس امروز ، زمانه آنرا آشکار کرد ، بی آنکه خلی بر آن وارد
 شده باشد .

(۲) ای پسر هند آیا خود را مالک مسند خلافت میپنداری ؟ هیهات ! این
 امر گرچه اراده آنرا داری ولی بسیار بعید است .

در خلوت نفست بتو وعده گمراهی داد ، عمرو عاص و سعید بن العاص ترا قریب
 داده ، ببدبختی گرفتار نمودند .

(۳) بسیار آرزو داشتیم که ، بمیرم و بالای منابر ، خطیبی از بنی امیه نبینم
 خداوند اجلم ، ابتدا خیر انداخت پس طول کشید ، تا از زمانه ، امر عجیبی
 را مشاهده کردم .

هر روز پیوسته ، خطیب آنان در میان اجتماع است و آل احمد (ص) از نظرها
 مستورند .

آن پست فطرتان این اشعار را که بکاره در هجو و سرزنش معاویه سروده بود .
قرائت کردند ؛ و تا آنجا که توانستند مانند گزندگان نیش زدند و زهر ریختند .
پیرزنی ناتوان ، که برخلاف انتظار ، مجلس را چنین دید ؛ لختی سر بر زیر
انداخت و ساکت نشست ، سپس سر برداشت و گفت :

ا معاویه ! اکنون که مبینی چشمان من ناپیناشده ، و زبانم کوتاه
گشته ، سگهای خود را رها میکنی ، تا بر من حمله ور شوند و بانگ زنند .
آری ! بخدا سوگند ! که من این اشعار را سروده ام ، و بدان آنچه را تشنیده ای
پیش از آنست که شنیده ای .

معاویه ، پس از شنیدن این گفتگوها بخندید و گفت : ای بکاره ! این
سخنان احسان مرا از تو باز ندارد ! و بذل مرا از تو باز نگیرد ! اکنون حاجت خود
را بخواه تا بر آورده کنم .

بکاره گفت : با این حال دیگر از تو حاجتی نخواهم ، و برخاست و از مجلس خارج شد

* * *

عجیبی نیست ، اگر مشاهده میکنید که معاویه این اندازه ؛ بردبار میشود
که به پیرزنی که او را هجو کرده ، روی خوش نشان داده و وعده نیکی میدهد زیرا
معاویه هم مانند سایر کسانی که ملتهارا استعبد و استثمار می کنند ، درس خود را
خوب میدانست و نقشه خود را دقیقاً اجرا میکرد .

پیرزنی ناتوان را که احتمال خطری از ناحیه او داده نمی شد ، و وجودش
مزارحتمی با هوسرانها و ستمگریهای وی نداشت و از صحنه سیاست اجتماعی ، خارج
بود ، برای ظاهر سازی و عوامفریبی ؛ با روی خوش استقبال میکرد ، و نسبت با او
نوازش و مهربانی می نمود و ویرانم شمول عفو و عنایت اخذ و قرار میداد .

ولی در عوض ، نسبت بردان حقجو و ورزمنده ، چون حجر بن عدی ،
میثم تمار ، مالک اشتر و . . . که احتمال میرفت ، با ایراد يك سخنرانی در مجمع
عمومی ، طرز فکر مردم را عوض کرده و پایه های لرزان کاخهای ظلم و ستم
خاندان بنی امیه را در هم فروریزند ، علاوه بر آنکه ، هیچگونه گذشتی نشان
نمیداد ، برعکس نهایت سعی و کوشش خود را صرف میکرد ؛ تا بهر نیرنگی شده
آنان را بچنگ آورده و بی آنکه گناهی جز بخطر انداختن منافع نامشروع ستمگران !
از آنان سرزده باشد ، نابودشان سازد .

اینست منطق استثمارچیان و گران اجتماع که بلباس میش خود را میاریند

تفوی !! بر این منطق سیاست !